**هوالحق**

ذکر از اربعین، ذکر از عقیلۀ بین‌هاشم، زینب کبری (س)، پیام‌آور عاشورا و پناه کاروان اسیران اهل بیت است. بانوی بی‌مانندی که با رشادت و شجاعت ستودنی خود در کنار حلم و صبر بی‌مانندش، پس از عاشورا نقشی بی‌نظیر در میدان جهاد حق علیه باطل ایفا کرد. زینب (س) نقش بیدارگری و افشاگری را بر عهده گرفت و هر آن که مجال یافت، چه در برابر جائر و چه در میان مردم عهدشکن از امامت و ولایت و دین رسول خدا (ص) و ظلم ظالم و شهادت در راه حق و احیاء دین راستین جد خود سخن گفت و در این قامت چنان استوار و باشکوه ظاهر شد که امام سجاد (ع)، امام عصرش او را صاحب علم لدنی خواند و به او فرمود: انْتِ بِحَمدِ اللّهِ عالِمَه غَیرَ مُعَلَّمَه وَ فَهِمَه غَیرَ مُفَهَّمَه. اما این توان بی‌مثال در دعوت به حق، منکوب کردن ظالم، افشای فساد وظلم و پاسداشت مقام امامت و بزرگداشت شهادت، آن هم پس از گذراندن مصائب بیشمار نیاز به حلم و صبری دارد که درک آن برای ما دشوار و بلکه ناممکن است. اما این حلم و صبر از کجا ناشی می‌شود؟ امیرمؤمنان، حضرت علی در میان رابطه حلم و عقل فرموده‌اند: «الحلم نور جوهره العقل؛ بردباری نوری است که حقیقت آن عقل و تعقل می باشد و پیامبر اکرم در حدیثی می‌فرمایند حلم، شعبه‌ای از عقل است. با نگاه به همین دو حدیث آشکار می‌شود که عقیله بنی‌هاشم چرا چنین صبور است. اما حلم و صبر شاید به تنهایی چنین اعجازی در کلام و عمل را رقم نزند. زینب (س) به جهت حکمت و معرفتی که از آن برخوردار بود به مقام تسلیم و رضا نائل آمده بود. یکی از مراحل دشوار در پیمودن مقامات عرفانی، رسیدن به مقام «رضا» است. تجلیگاه رضای انسان به قضای خدا بودِ خود را ندیدن و جز خدا ندیدن و در مقابل پسند خدا، پسندی نداشتن است، همان گونه که امام حسین (ع) در آغاز حرکت از مکه به سوی کوفه فرمود: «رضا الله ارضانا أهل البيت؛ رضا و پسند ما خاندان، همان پسند خدا است» آن حضرت در واپسین لحظات حیات نیز در قتلگاه زمزمه می کرد: «الهي رضا بقضائک»

زینب کبری شاگرد همین مکتب است که با مجاهدت و صبر و بردباری به مقام رضا رسیده است. این مقام در تمامی برخوردهای امام حسین ع با دشمن ظهور و بروز پیدا می کرد و بر کوفیان نهیب میزد که شما رضایت و خواسته های دل خویش را بر رضای الهی ترجیح داده اید: «لا افلح قوم آثروا مرضاة انفسهم على مرضاة الخالق»: رستگار نخواهند شد قومی که رضایت خود را بر رضایت خدا ترجیح دهند. با تمام مصیبت هایی که عقیله بنی هاشم در سفر کربلا متحمل شد در هیچ صفحه ای از تاریخ، سخنی از شکوه و گلایه حضرت زینب علیها از سرنوشت و مقدرات الهی نگاشته نشده است. مهم ترین سند تسلیم و رضایت به قضای الهی در عصر عاشورا از زبان زینب (س) شنیده می شود؛ هنگامی که در قتلگاه بالای سر پیکر برادر قرار می گیرد، رو به آسمان کرده، می‌گوید: «اللهم تقبل منا هذا القربان؛ خداوندا، این قربانی اندک را از ما بپذیرا .

وقتی اهل بیت در لباس اسرای جنگی وارد مجلس عبیدالله بن زیاد شدند، او با نخوت و غرور از حضرت زینب (س) پرسید: «خدا با خاندان تو چه کرد؟» اما نوه پیامبر در برابر این گستاخی با اطمینان و صلابت پاسخ می دهد:

مارأیت إلا جميلا، هؤلاء قوم كتب الله عليهم القثل قبرزوا إلى مضاجعهم... و جز زیبایی ندیدم! این خیل (شهدا) کسانی اند که خدا شهادت را برایشان مقدرکرده بود و آنان به مشهد خویش شتافتند. این پاسخ فضای مجلس را عليه ابن زیاد دگرگون نمود و او را تحقیر کرد. این یعنی تجلی مقام رضا در وجود مبارک حضرت زینب (س).

با این مقذمه کوتاه و از این دریچه شایسته است بار دیگر خطبه‌های جاودانه زینب (س) در کوفه و شام را بخوانیم:

**خطبۀ حضرت زینب (س) در کوفه**

شبیر بن خزیم اسدی می گوید: در آن روز به زینب دختر علی (ع) نگاه کردم و هیچ زنی را سخنگوتر از او ندیدم. به خدا قسم! هر گاه که صحبت می کرد، گویا که امیرالمؤمنین علی (ع) صحبت می کرد.
با دست به مردم اشاره کرد که ساکت شوند؛ پس نفس ها در سینه حبس شد و زنگ های شتران بی صدا شدند؛ سپس فرمود:" حمد مخصوص خداوند و درود بر جدم محمد و خاندان پاک و برگزید ه ی او. ای کوفیان! ای اهل نیرنگ و فریب!
آیا برای ما گریه می کنید؟ هرگز گریه هایتان باز نایستد و ناله هایتان ساکت نشود.
شما همچون زنی هستید که هر چه را می بافد؛ سپس از هم باز می کند.شما ایمان آوردید و رشتۀ ایمان را محکم بستید؛ ولی دوباره آن را بازکردید؟ ای کوفیان! بدانید که در شما چیزی جز چابلوسی، تملق،فساد، کینه و تعریف کردنی همچون تعریف کردن کنیزان و عشوۀ دشمنان نیست.شما گیاهان زباله دان ها هستید که نمی شود آن را خورد و هم چون نقره یی هستید که در دل خاک پنهان است و ای که چه توشۀ بدی برای خود به قیامت فرستاده اید که خشم خداوند هم راه شماست و در عذاب جهنم، جاودانه خواهید بود.

آیا گریه می کنید و ناله و زاری می نماید؟ بله، بخدا قسم که بسیار گریه کنید و کم بخندید و شما این لکۀ ننگ را در دامن خود قرار دادید که به هیچ وجه نمی توانید آن را بر طرف کنید.شما چه گونه می توانید قتل فرزند پیامبر(ص)، معدن رسالت، سرور جوانان بهشت، پناه افراد خوبان، فریادرس سختی هایتان، نورهدایت تان و کسی که دین و سنن را از او آموختید را توجیه و برطرف کنید.

ای کوفیان! بدانید که گناه بزرگی را مرتکب شده اید و از رحمت خداوند دور هستید و هلاکت بر شما باد.همانا که سعی و کوشش شما  بی نتیجه ماند و دستتان از رسیدن به هدف کوتاه شد و زیان کار شدید و خشم خدا و ذلت و بدبختی برشما نازل شده است.

وای برشما ای کوفیان! آیا می دانید که از پیامبر (ص) چه جگری سوزانید؟ و می دانید که چه بزرگواری را کشته اید و چه خونی را ریخته اید؟

و می دانید چه هتک حرمتی انجام داده اید؟ شما گناه بزرگ و زشتی و شرم آوری را انجام داده اید و ظلم و ستمی مرتکب شده اید که زمین و آسمان را پر کرده است.

آیا تعجب می کنید که از آسمان خون ببارد! عذاب آخرت شدید تر و ذلیل کننده تر است و کسی به شما کمک نمی کند و از مهلتی که خداوند به شما داده، شاد نشوید؛ چرا که خداوند در عذاب کردن عجله نمی کند و نمی ترسد که زمان انتقام طی شود و همانا که خداوند در کمین است....

راوی می گوید: بخدا قسم که در آن روز مردم حیرت زده، گریه می کردند و انگشتشان را می گزیدند.
پیرمردی را که در کنارم ایستاده بود، دیدم؛ در حالی که محاسنش از گریه خیس شده بود و می گفت: پدر و مادرم فدای شما! پیرانتان بهترین پیرها و جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسلتان بهترین نسل ها که خار و ذلیل نمی شود و شکست نمی خورد.

**سخنراني حضرت زينب (س) در شام بر اساس نص لهوف**

زينب دختر علي بن ابي طالب ـ عليه السّلام ـ برخاست و گفت: «سپاس خداي را كه پروردگار جهانيان است و درود خدا بر پيغمبر ـ صلي الله عليه و آله ـ و همة خاندان او باد. راست گفت خداي سبحانه كه فرمود: «سزاي كساني كه مرتكب كار زشت شدند زشتي است، آنان كه آيات خدا را تكذيب كردند و به آن ها استهزاء نمودند.»

اي يزيد آيا گمان مي بري اين كه اطراف زمين و ‌آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفتي و راه چاره را بر ما بستي كه ما را به مانند كنيزان به اسيري برند، ما نزد خدا خوار و تو سربلند گشته و داراي مقام و منزلت شده اي، پس خود را بزرگ پنداشته به خود باليدي، شادمان و مسرور گشتي كه ديدي دنيا چند روزي به كام تو شده و كارها بر وفق مراد تو مي چرخد، و حكومتي كه حق ما بود در اختيار تو قرار گرفته است، آرام باش، آهسته تر.

آيا فراموش كرده اي قول خداوند متعال را «گمان نكنند آنان كه كافر گشته اند اين كه ما آن ها را مهلت مي دهيم به نفع و خير آنان است، بلكه ايشان را مهلت مي دهيم تا گناه بيشتر كنند و آنان را عذابي باشد دردناك»
آيا اين از عدالت است اي فرزند بردگان آزاد شده (رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ ) كه تو، زنان و كنيزکان خود را پشت پرده نگه داري ولي دختران رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ اسير باشند؟ پرده حشمت و حرمت ايشان را هتك كني و صورت هايشان را بگشايي، دشمنان آنان را شهر به شهر ببرند، بومي و غريب چشم بدانها دوزند، و نزديك و دور و وضيع و شريف چهرة آنان را بنگرند در حالي كه از مردان و پرستاران ايشان كسي با ايشان نبوده و چگونه اميد مي رود كه مراقبت و نگهباني ما كند كسي كه جگر آزادگان را جويده و از دهان بيرون افكنده است، و گوشتش به خون شهيدان نمو كرده است.

(كنايه از اين كه از فرزند هند جگر خوار چه توقع مي توان داشت) چگونه به دشمني با ما نشتابد آن كسي كه كينه ما را از بدر و احد در دل دارد و هميشه با ديدة بغض و عداوت در ما مي نگرد. آن گاه بدون آن كه خود را گناهكار بداني و مرتكب امري عظيم بشماري اين شعر مي خواني:
فاهلوا و استهلوا فرحاً ثم قالوا يا يزيد لا تشل
و با چوبي كه در دست داري بر دندان هاي ابو عبدالله ـ عليه السّلام ـ سيد جوانان اهل بهشت مي زني. چرا اين شعر نخواني حال آن كه دل هاي ما را مجروح و زخمناك نمودي و اصل و ريشة ما را با ريختن خون ذرية رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ و ستارگان روي زمين از آل عبدالمطلب بريدي، آن گاه پدران و نياكان خود را ندا مي دهي و گمان داري كه نداي تو را مي شنوند. زود باشد كه به آنان ملحق شوي و آرزو كني كاش شل و گنگ بودي نمي گفتي آنچه را كه گفتي و نمي كردي آنچه را كردي. بار الها بگير حق ما را و انتقام بكش از هر كه به ما ستم كرد و فرو فرست غضب خود را بر هر كه خون ما ريخت و حاميان ما را كشت.

اي يزيد! به خدا سوگند نشكافتي مگر پوست خود را، و نبريدي مگر گوشت خود را و زود باشد كه بر رسول خدا ـ صلي الله عليه و آله ـ وارد شوي در حالتي كه بر دوش داشته باشي مسئوليت ريختن خون ذرية او را، و شكستن حرمت عترت و پاره تن او را، در هنگامي كه خداوند جمع مي كند پراكندگي ايشان را، و مي گيرد حق ايشان را «و گمان مبر آنان را كه در راه خدا كشته شدند مردگانند، بلكه ايشان زنده اند و نزد پروردگار خود روزي مي خورند.» و كافي است تو را خداوند از جهت داوري و كافي است محمد ـ صلي الله عليه و آله ـ تو را براي مخاصمت و جبرئيل براي ياري او و معاونت.
و بزودي آن كس كه كار حكومت تو را فراهم ساخت و تو را بر گردن مسلمانان سوار نمود، بداند كه پاداش ستمكاران بد است و در يابد كه مقام كدام يك از شما بدتر و ياور او ضعيف تر است. و اگر مصايب روزگار مرا بر آن داشت كه با تو مخاطبه و تكلم كنم ولي بدان قدر تو را كم مي كنم و سرزنش تو را عظيم و توبيخ تو را بسيار مي شمارم، اين جزع و بي تابي كه مي بيني نه از ترس قدرت و هيبت توست، لكن چشم ها گريان و سينه ها سوزان است. چه سخت و دشوار است كه نجيباني كه لشكر خداوندند به دست طلقاء (آزاد شدگان) كه حزب شيطانند، كشته گردند و خون ما از دست هايشان بريزد، و دهان ايشان از گوشت ما بدوشد و آن جسد هاي پاك و پاكيزه را گرگ هاي بيابان سركشي كنند، و كفتارها در خاك بغلطانند (كنايه از غربت و بي كسي آن ها).

اي يزيد! اگر امروز ما را غنيمت خود دانستي زود باشد كه اين غنيمت موجب غرامت(ضرر) تو گردد در هنگامي كه نيابي مگر آنچه را كه از پيش فرستاده اي، و نيست خداوند بر بندگان ستم كننده، به خدا شكايت مي كنيم و بر او اعتماد مي نماييم.
اي يزيد! هر كيد و مكر كه داري بكن، هر كوشش كه خواهي بنماي، هر جهد كه داري به كار گير، به خدا سوگند هرگز نتواني نام و ياد ما را محو كني، وحي ما را نتواني از بين ببري، به نهايت ما نتواني رسيد، هرگز ننگ اين ستم را از خود نتواني زدود، راي توست و روزهاي قدرت تو اندك و جمعيت تو رو به پراكندگي است،‌در روزي كه منادي حق ندا كند كه لعنت خدا بر ستمكاران باد.
سپاس خداي را كه اول ما را به سعادت و مغفرت ثبت كرد و آخر ما را به شهادت و رحمت فائز گرداند، از خدا مي خواهيم كه ثواب آنها را كامل كند و بر ثوابشان بيفزايد، و براي ما نيكو خلف و جانشين باشد، كه اوست خداوند رحيم و پروردگار ودود، و ما را كافي در هر امري و نيكو وكيل است.»[4]
======================
[1] . جعفري، سيدحسين محمد، تشيع در مسير تاريخ، مترجم سيدمحمدتقي آيت اللهي، چاپ10، ص80.
[2] . فاطمه دختر حسين ـ عليه السّلام ـ فرموده هنگامي كه ما را با آن وضع رقت بار وارد مجلس يزيد نمودند، يزيد از مشاهدة حال ما متاثر شد همان وقت يكي از شامي ها كه آدمي سرخ گون بقود چشمش به من كه دختري زيبا چهره بودم افتاد و به يزيد گفت چقدر مناسب است اين كنيزك را به من بخشايي ... شيخ مفيد، ارشاد، مترجم، محمد باقر ساعدي خراساني، تهران، كتابفروشي اسلاميه، چ سوم، 76، ص 479.
[3] .ابن طاووس، علي بن موسي بن جعفر، الملهوف علي قتلي الطفوف، تهران، درالاسوه، چ دوم، 75، ص 215.
[4] . ابومخنف، مقتل الحسين (اولين مقتل سالار شهيدان)، مترجم سيد علي محمد موسوي جزايري، قم، انتشارات امام حسن، چ اول، 80، ص 393.